



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

از سلسله سخنرانیهای حضرت آیت الله
مجاهد حاج سید محمد حسینی شیرازی
مذللّه برای طلاب حوزه علمیه قم
جمعه ۱۱ / جمادی الأولی / ۱۴۰۰ هج

تأثیر مجالس عزاداری و پیشبرد مبارزه های اسلامی

تنظیم
سید عبدالرسول مجیدی

ناشر: حاج سید هدایت الله سترحمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأثير مجالس عزاداری در پیشبرد مبارزه های اسلامی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

بنیاد تعالیم اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تأثیر مجالس عزاداری در پیشبرد مبارزه های اسلامی
۶	مشخصات کتاب
۶	تأثیر مجالس عزاداری در پیش برد مبارزه های اسلامی
۳۸	درباره مرکز

تأثیر مجالس عزاداری در پیشبرد مبارزه های اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی ، محمد، 1305 - 1380.

عنوان و نام پدیدآور : تاثیر مجالس عزاداری در پیشبرد مبارزه های اسلامی / تنظیم عبدالرسول مجیدی.

مشخصات نشر : تهران : بنیاد تعالیم اسلامی، 13.

مشخصات ظاهری : [32]ص؛ 11 × 15 س م.

فروست : بنیاد تعالیم اسلامی؛ 6.

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : این کتاب از سلسله سخنرانیهای حضرت آیت الله مجاهد حاج سید محمد حسینی شیرازی برای دانشجویان طلاب منتشر گردیده است. جمعه 11 / جمادی الأول / 1400 هج

موضوع : حسینی شیرازی، محمد -- سخنرانی ها

شناسه افزوده : مجیدی ، عبدالرسول ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP55/3 / ح553 ت2 1300 ی

رده بندی دیویی : 297/3924

شماره کتابشناسی ملی : 1672606

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم سوگند حسن پور

ص: 1

تأثیر مجالس عزاداری در پیش برد مبارزه های اسلامی

نقل شده از معصومین که (مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَحْيَاهُ) تاریخ اصلش از ورخ و وَرَّخ است که وزاوش منقلب به همزه و یا منقلب به الف شده، کسی که تاریخ قرار بدهد برای يك مؤمنی با نوشتن، یا به خواندن، او را زنده کرده.

جناب عالی که احوالات شیخ عبد الکریم حائری را می گوئید، یا می نویسید، این معنایش من وَرَّخ مؤمن است، یعنی کسی که تاریخ مؤمنی را گفته یا نوشته باشد، خدا در نامه عمل شما ثواب احیاء يك مؤمن می نویسد.

یعنی: اگر یک آدمی، آدمی را زنده بکند چه ثوابی دارد (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا) کسی که

يك نفر را زنده بکند، مثل این است که تمام مردم را زنده کرده، کما این که اگر یک کسی، کسی را بکشد، مثل آن است که تمام مردم را کشته است (فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا).

پس کسی که تاریخ يك مؤمن را بگوید یا بنویسد، آن مؤمن را زنده کرده، زنده کردن مؤمن به نصّ قرآن (فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا) خواهد بود، این روایت.

اما موضوع، هفته آینده به مناسبت وفات حضرت زهراء (علیها السلام) درس های حوزه علمیه تعطیل است.

این روزها این مجالس همان من ورخ مؤمن است، یعنی

جناب عالی وقتی يك کتاب درباره حضرت زهرا (علیها السلام) بنویسید، شما با این کار ورخت مؤمنه، اگر کسی تاریخ زندگانی حضرت زهرا (علیها السلام) را بنویسد یا بگوید، مثل این است که حضرت زهرا (علیها السلام) را زنده کرده، چه طور زنده کرده؟ چون انسان دو بعد دارد، يك بعد جسمی، و يك بعد به قول "انشتاین" زمانی که می گوید زمان بعد چهارم است، چون قبل از "انشتاین" غالباً قائل بودند به سه بعد، بعد طول، بعد عرض، بعد عمق، "انشتاین" آمد گفت ما يك بعد چهارم داریم، و آن بعد زمان است، مثل این که تا دیروز بودید، تا امروز هم هستید.

"انشتاین" می گوید: انسان، حیوان، جسم، هر کدام

ص: 4

چهار بعد دارد، حرف منطقی هم هست، و لذا غربی ها اسمش را می گذارند "زمکان، یعنی: - زمان و مکان،

زمان و مکان چهار تا بعد است، سه تا مربوط به مکان است یکی مربوط به زمان است

انسان دو بعد دارد: يك بعد جسمي، و يك بعد "سمعه" و "یاد بود"، "تاریخ".

الآن ما اسم حضرت زهرا (علیها السلام) را این جا می بریم، یعنی يك شعاعی است از آن حضرت، پس (فَقَدْ أَحْيَاهَا).

شخص يك وقت احیاء می کند يك جسم را، يك وقت احیاء می کند يك سمعه را، و احیاء سمعه مهم تر از احیاء جسم است، چون جسم قیمت خاک را دارد، جسم خاک است، خدا صورت خاک را عوض کرده، به این شکل در آمده، کما این که سیب و پرتقال يك قدری خاک است، پس جسم يك مشت خاک است، نه این که حضرت آدم (علیه السلام) تنها از خاک خلق شده، من و شما هم از خاک خلق شده ایم، یعنی وقتی برگشت به 60 سال قبل کنید، ما يك مقدار خاک بوده ایم، باران باریده، از شکم این خاک علف روئیده شده، علف را گوسفند خورده گوشت شده، پدر گوشت گوسفند را خورده، خون شده، خون تحول به منی پیدا کرده، منی تحول به جنین پیدا کرده، جنین يك بچه شده، بچه بزرگ

ص: 5

شده، این جا نشسته، چهار روز دیگر هم که ما مردیم، می رویم زیر خاك، كما این که سیب و پرتقال و گلابی و لباس خاك می شوند.

خدا دستگاه دنیا را يك دستگاه چرخ و فلک قرار داده، همین طور دور می زند و می چرخد، ممکن است همی خانه ای که ما در آن هستیم، صدها هزار آدم قبل از ما در آن بوده اند و خاك شده باشند، همین دیوار خانه را چه کسی می گوید آدم نبوده، بشری بوده در قبرستان خاك شد، بعد خاكش را آورده اند، گل درست کرده اند، این دیوار شده، اتفاقاً روایت دارد که همین است.

پس يك بعد ما داریم، بعد جسمی، يك بعد و شعاع ما داریم شعاع تاریخی، همان طوری که شما يك آدم مریض را در بیمارستان خوب بکنید تا سلامتش را باز یابد از لحاظ جسمی سالم شده، اگر بالای منبر یا در کتاب نوشتید که شیخ عبد الکریم حائری، میرزای قمی، یا شیخ مفید، در هزار سال قبل این چنین مردی بوده، این طور کتابی نوشته، شما او را با نام زنده کرده اید، حتی آدم هائی که به جسم علاقه ندارند، مثل فلاسفه، اعتقاد دارند به بعد زمانی خودشان و بعد تاریخی خودشان.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم در قرآن همین را

گفت و فرمود: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) این است: (خدایا کاری کن که مردم بیایند در این بعد سمعی و بعد ذکری و یاد بودی مرا شخصیت بدانند) حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمی خواست او را شخصیت بدانند برای کبریائی و تکبر، بلکه برای این بود که مردم دور او جمع شوند و هدایت شوند.

پس اگر ما مجلس مصیبت حضرت زهرا (علیها السلام) رفتیم و مجلس امام حسین (علیه السلام) رفتیم، جشن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رفتیم، جشن حضرت صادق (علیه السلام) رفتیم، در کتاب هایمان این ها را نوشتیم با عظمت یاد کردیم، ما آن ها را زنده کرده ایم، و روایت (مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَحْيَاهُ) بر ما تطبیق خواهد شد.

مستعمرین و یاران و دار و دسته آن ها ضدّ این کارند، یعنی: همیشه دستگاه طغیان ضدّ روضه خوانی هستند، و سعی می کنند با تمام قوا و وسائل مکر و حيله، این مجالس را از بین ببرند.

در ایران همه شما دیدید و یا شنیدید که پهلوی اول چه گونه ضدّ روضه بود.

(معلوم باشد در "پرانتر" يك كلمه می گویم):

روضه را چرا روضه می گویند، شخصی به نام ملا حسین کاشفی، در صدها سال قبل، يك کتاب نوشت، اسم کتاب را

گذاشته "روضه الشهداء"، "روض" یعنی: باغ، "روضه" هم یعنی: "باغ".

ملاً حسین کاشف، ظاهراً از آقایان سنّی‌ها باشد، چون من کتابش را که دیدم اسم امام حسین (علیه السلام) را می‌گذارد "امیر المؤمنین"، می‌گوید: امیر المؤمنین حسین بن علی وقتی آمد به کربلاء 000 و این رسوم آقایان سنّی‌ها است، چون شیعه‌ها به حضرت علی (علیه السلام) فقط "امیر المؤمنین" می‌گویند.

ظاهراً ایشان سنّی بوده، این اوّل کتابی است که در دست‌ها زیاد واقع شده به نام "روضه الشهداء"، آن وقت آقایان روضه‌خوان‌ها، و منبری‌ها، از روی این کتاب می‌خواندند، می‌رفتند بالای منبر دو یا سه صفحه از این کتاب می‌خواندند، لذا به آن‌ها "روضه‌خوان" گفته می‌شود، یعنی: آن آدمی که روضه را می‌خواند، یعنی آن کتاب را می‌خواند، در نتیجه کم‌کم این اسم "روضه‌خوان" روی آن‌ها مانده، به این علّت به آقایان منبری می‌گویند "روضه‌خوان"، مثل این که این آدم مخلص بوده، خدا خواسته اسمش باقی بماند، چون آدم مخلص هر طور آدمی که باشد، خدا يك قدری به اندازه اخلاصش به او آبرو می‌دهد.

خلاصه: این که هر وقت و در هر جا طاغی پیدا شده، به دستور ارباب‌هایش ضدّ روضه‌خوانی و منبر بوده، و می -

کوشیده که این دستگاه، که رمز "تشیع" و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت است بر چیده شود.

در ایران پهلوی ضدّ روضه بود (اولش او سر برهنه در عزاها می دوید) عاقبت (جشنی بپا در ليله عاشورا کرد).

این يك داستان است درباره پهلوی اول چون اولش حقه بازی می کرد، همه نوکرهای استعمار این گونه هستند، پیشانی را گل می مالید، و جلوی دسته عزاء، حسین حسین می گفت و می دوید، بعد هم روضه ها را منع کرد، و روضه خوان ها را شکنجه داد، صاحب مجلس ها را شکنجه داد، و روز عاشورا جشن زنا گرفت و مجالس روضه و عزا را شدیداً منع کرد.

در عراق هم يك نفر دیگر پیدا شد به نام "یاسین هاشمی" و همین کار را کرد.

و هم چنین، شخص دیگری به نام "مصطفی کمال اتاتورک" در ترکیه ضدّ این دستگاه ها قیام کرد.

البته این سه برادر با هم دیگر بودند، برادرهائی در کفر، نه برادرهای پدر و مادری، این سه را "انگلیس" ها يك وقت آوردند.

يك: مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه.

دو: رضا خان قلدر در ایران.

سه: یاسین هاشمی در عراق.

و این ها هیچ منطقی نداشتند، و فقط سعی شان این بود که استعمار از آن ها راضی شود، گرچه تمام ملت ناراضی باشد، چون منطق شان منطق انگلستان است، منطق آمریکا است، آتاتورک هم همین کار را در ترکیه کرد، چون ترکیه مملکت اسلامی بود، و نصف جمعیت آن ها تقریباً "شیعه" است، یعنی ترکیه امروز 48 میلیون آدم دارد، که 2 میلیونش شیعه هستند، فقط شیعه های ترکیه دو قسم می باشند:

یک قسم شیعه های مثل ما.

و قسم دیگر علوی، این ها شیعه های واقعی بودند، و هیچ اشکالی در اعمالشان نبود، ولی سلطان سلیم قانونی که یک پادشاه جائر عثمانی بود، شیعه ها را می گرفت و به جرم تشیع می کشت، حتی در یک منطقه چهل هزار شیعه کشت، چرا؟ چون آن ها شیعه بودند، و در آن وقت تمام ملاهایشان کشته شدند، مسجدهای شان خراب شد، چون عثمانی ها خیلی ظلم کردند، و لذا آن ها، مجبور شدند دین شان را مخفی کردند، لذا دین شان که مخفی، مسجد که ندارند، اجتماعات که ندارند، یک مشت خرافات وارد افکارشان شد، و از حقایق تشیع دور شدند.

و متأسفانه هنوز هم کسی به فکر نجات آن ها نیست،

ص: 10

علوی های ترکیه که تا الآن بیست میلیون می باشند، یعنی از چهل و هشت میلیون نفر ترکیه بیست میلیون اش "شیعه" هستند، حالا یا شیعه خراب، و یا شیعه صاف و درست.

روزنامه ای است در ترکیه صادر می شود که بالای روزنامه، عکس خیالی حضرت امیر (علیه السلام) هست.

خلاصه: این که وقتی مصطفی کمال اتاتورك برادر پهلوی آمد به ترکیه، روضه خوانی ممنوع شد، هر کس روضه بخواند باید عذابش کرد، باید شلاقش زد، چرا عراق این طور؟ ایران این طور؟ ترکیه این طور؟ حتی هند هم همین طور بود، صد و پنجاه سال قبل.

باید بدانید که هند جزء بلاد اسلامیّه است، در دوران معاصر با امام زین العابدین (علیه السلام) هند فتح شد، و بیش از هزار سال دست مسلمان ها بود، سیصد سال قبل انگلیس ها وارد هند شدند، البته به دروغ و حيله و مکر وارد هند شدند، به اسم: "الشركة الشرقيّة" به عنوان این که آقا من تاجر، با تاجر که کاری ندارند، بعد تجارت شان را وسعت دادند يك وقت ملت هند ملتفت شدند که رفته اند زیر سیطره و نیروی استعمار انگلستان.

من به شما مردم مسلمان و متدین توصیه می کنم که هیچ وقت مدح غربی ها و شرقی ها را نکنید، هر وقت خواستید

مدح يك چیز خوب شان را بکنید، در کنارش معاصی و بد بختی ها و مشکلات شان را هم بگوئید، وضع تأسف بار فساد و بی بند و باری و آدم ربائی و فحشاء و منکرات شان را هم شرح دهید.

انگلیس ها وارد هند شدند، آن هم با ضرب شلاق، يك نفری بود به نام سلطان "تیبو" سلطانی بود مسلمان و خیلی غیور، بدون اطلاع از انگلیس ها ارتش جمع کرد، بعد هم این ها را مسلح کرد، و وارد جنگ شد، و در این جنگ خودش و ارتش او کشته شدند، بعد انگلیس ها امر کردند به قتل عام عجیبی.

ارتش خون خوار این ها، زن را، مرد را، بچه را، غریب را، دور و نزدیک را کشتند، به طوری که شهر خالی شد از بشر، و تمام جسدهای مردم در کوچه ها و خیابان ها ریخته بود، به طوری که کلاغ ها و عقاب ها، و شاهین ها، سگ ها، گرگ ها، از جنگل ها آمدند، و مشغول لاشه خواری شدند، بعد حاکم جدید انگلیس که آمد به هند به منطقه سلطان تیبو امر کرد دو چیز جریمه دارد:

یکی: خواندن قرآن، و درس دادن قرآن.

و یکی: خواندن روضه و پای روضه حاضر شدن، هر کس که قرآن بخواند و بچه اش را نزد شیخ معلّم قرآن بگذارد، یا شیخی قرآن درس بدهد، ده سال زندان خواهد شد، هر

کسی هم روضه بخواند همین طور است.

يك قصه خیلی کوچکی بگویم این جا بین "پرانتر": (سفیر هند آمده بود نزد من در کربلاء، من به مناسبت، قصه سلطان تیبو را به او گفتم، او هم گوش داد و گفت: این قصه را من مفصل خوانده ام، بعد يك کلمه ای گفت خیلی مهیج و شگفت انگیز، و من این را نمی دانستم و نخوانده بودم، گفت: آقا می دانید چرا سلطان تیبو این چنین قیام کرد ضد انگلستان، با این شهامت و شجاعت تا این که خودش و تمام خانواده اش کشته شدند؟

گفتم: چرا؟

گفت: باید بدانید که این سیدی بود از اولاد حضرت علی و فاطمه (علیها السلام) بالاتر از این، باید بدانید که خود سلطان تیبو اسمش علی و اسم همسرش فاطمه بود، و آن روح در این ها تأثیر کرد.

این را سفیر هند به خود من در کربلا گفت، گفت: این روح علی و فاطمه (علیها السلام) بود که این طور ظهور پیدا کرد).

طاغی، همیشه عمرش کوتاه است، این قاعده کلیه است می گویند (حبل الظالم قصیر و ان طال) یعنی طناب ظالم کوتاه است گر چه طول بکشد، دیدی طناب پنجاه سال طاغوت ایران کوتاه بود.

ص: 13

پس بنا بر این این منع کردن روضه ها، و منع کردن قرآن درس دادن ها، يك سال دو سال که گذشت، او به آزادی رفت، و مسلمان ها يك جانی به خود گرفتند.

همیشه شیخ و سیدها بودند که کار کردند و با اخلاص کار کردند، چون که فقط خدا را در نظر داشتند، و او را رزاق خود می دانستند، لذا هیچ وقت برای طاغوت ها سر فرود نمی آوردند، و همیشه راه حق را می پیمودند.

ما خویش با سید و شیخ ها نیستیم، ولی اینها اختصاص در اسلام هستند، آیا صحیح است که شما بگوئید دکتر، متخصص دکتري نیست، یا بگوئید مهندس متخصص هندسه نیست، شیخ و سیدها هم متخصص هستند.

درس دین خواندن احتکاری نیست هر کس دلش می خواهد بیاید شیخ و سید بشود، جناب عالی قدرت داری بروی در دانشگاه تهران درس بخوانی بخوان، قدرت داری بروی کسب بکنی بکن قدرت داری بیانی در قم درس بخوانی با زحمش بسازی، بیا بساز اول آشیخ و سیدی و تحصیل علوم دینی هم گرسنگی است این حرف خداست، حرف خدا را که نمی شود عوض کرد، خدا فرمود: (إِنِّي جُعِلْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَالْغُرْبَةِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهُ بِالشَّبَعَةِ وَالرَّاحَةِ فَلَا يَجِدُونَهُ) این حدیث قدسی است، کلام خدا است.

خدا می فرماید: من قرار دادم علم را در گرسنگی و

غربت، و مردم می خواهند در وطن شان با سیری علم پیدا کنند و این نمی شود، فلسفه اش هم واضح است، آدم سیر که نمی تواند درس بخواند، اگر ما شب يك شام مفصل خوردیم که شب خواب ما را می گیرد، بعد هم تا اذان صبح خوابیده ایم، وقتی گرسنه هستیم می توانیم علم بیاموزیم، راه قم باز است هر کس می خواهد بیاید درس بخواند، به قول شاعر فارسی می گوید:

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری *** باخبر باش که سر می شکنند دیوارش

علم، احتکاری نیست، به کسی هم مربوط نیست، جناب عالی هستید و گرسنگی و تشنگی، به قول آن شاعر که می گوید:

صمت، جوع، سهر، عزلت، ذکر بدوام *** ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

"صمت"، حرف پشت سر مردم نزدن، و حرف زیاد نزدن است، "جوع"، با گرسنگی سازش کردن، "سهر" شب ها حق نداری هشت ساعت بخوابی، باید بی خوابی را تحمل کنی و درس بخوانی و مطالعه کنی، "عزلت" این جا برو، آن جا برو، با این بنشین، با آن بنشین در کار نباشد، "ذکر بدوام" یعنی: ما باید دائما به یاد خدا باشیم.

ص: 15

يك تاريخ من دیدم که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بیست و چهار سال در حبس بودند، طبیعت ما هم همان طبیعت است، کسی می خواهد بفرماید، خدا دلش برای هیچ کدام ماها نسوخته (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ عَلِيمًا) یسیرا) با يك فوت ملائکه، خدا همه تان را می برد از بین، شما محتاج خدا هستید، خدا که محتاج شما نیست، یادتان نیست بچه که بودیم نزد شیخ مکتبی که درس می خواندیم، این دو تا شعر را می خواندیم:

عالم، قادر، حیّ است، مرید، مدرک *** هم قدیم، ازلی دان، متکلم صادق

نه مرگب بود و جسم، نه مرئی، نه محل *** بی شریک است، معانی، تو غنی دان خالق

صحبت سر روضه است، يك آشپخ پیدا شد، در شهر هند گفت: مرا چه کار می کند حاکم، غیر از این که مرا حبس می کند، یا بیش تر از حبس، نهایت مرا می کشد، بگذار بکشد، آمد نزد يك نفر گفت: آقا شما حاضر هستی بچه تان را نزد من بفرستید قرآن یادش بدهم مجاناً، گفت: ابداء، حبس در کار است، آمد سر دومی آقا شما حاضرید؟ ابداء، هم چنین از مردم می طلبید، آن ها از ترس رد می کردند

تا این که شیخ رفت يك بچه یتیم پیدا کرد که هم پدرش مرده بود و هم مادرش، گفت: بچه حاضر هستی بیائی نزد من درس قرآن بخوانی؟ بچه، گفت: بله، فردا بچه را برد در يك مسجد خرابه، چون انگلیس ها مساجد را خراب کرده بودند، یکی از کارهای استعمار، خراب کردن مساجد بود، یاسین هاشمی در عراق همین کار را کرد، آتاتورک در ترکیه همین کار را کرد، آن شاه قلدر رضا خان در ایران هم مساجد را خراب کرد، همه تان می دانید، حتی این شاه قلدر، در خیلی از مساجد را بست، و یا مسجد را مبدل به موزه کرد، یا برای این که کسی نتواند مسجد بسازد، امر می کرد که باید زمین مسجد از هزار متر کم تر نباشد، و بهترین جای شهر باشد، در ظاهر کلام زیبایی است، ولی در باطن پر از مکر و حيله است، و به همین راه ها و نقشه ها جلو مسجد ساختن را گرفته بود، چون نقشه یکی است، "مائو" در چین هفده هزار مسجد خراب کرد، و هم چنین "استالین" و "لنین" در شوروی.

خلاصه شیخ يك مسجد خرابه پیدا کرد نشست جلو درب مسجد در داخل، آن بچه یتیم را هم در مقابل خودش نشاند، که پشتش به بیرون باشد که حواسش پرت نشود، و مشغول درس دادن قرآن شد، به این يك بچه و کم کم چند

تا بچه پیدا شدند، و نسبتاً دور شیخ شلوغ شد حاکم موضوع را فهمید، شیخ را طلبید، گفت: ما محتاج به يك نویسنده هستیم، و تو خط خوبی داری، اگر حاضر هستی بیا نزد ما کاتب و نویسنده بشو، و ما در هر ماه 20 روپیه به تو می دهیم، شیخ گفت 20 روپیه کم است، گفت: ما ماهی چهل روپیه می دهیم گفت: چهل روپیه کم است، گفت: ماهی هشتاد روپیه می دهیم، گفت: کم است، ماهی 160 روپیه می دهیم، گفت: کم است، گفت: دویست روپیه می دهیم، رساندش تا سیصد روپیه، شیخ می گفت: کم است، حاکم گفت: صاف بگو من می خواهم به بچه ها قرآن درس بدهم!

ایمان، یکی از علامتش دوست نداشتن پول است. در این جا، شیخ خوب امتحان پس داد، و ایمانش را با پول از دست نداد.

روایت دارد: (إِنَّ الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُم ، وَهُمَا مُهْلِكَاكُم).

یعنی: دینار و درهم مردمان قبل شما را به هلاکت رساند، و شما را هم هلاک خواهد کرد.

پول که در کار آمد، موضوع تمام می شود.

يك مثال فارسی خیلی زیبایی است، می گوید: (اگر از پول گذشتی از پل گذشتی).

شیخ به حاکم گفت: صد نفر بچه قرآن درس می دهیم، هر کاری هم می خواهی بکن، و من روز اول که مشغول درس دادن شدم، فکر همه این ها را کردم.

حاکم گفت: واقعه این است که ما نمی خواهیم دیگر به این شهر و تو اذیت کنیم، اما می دانی این قانون است و بر من رقابت و جاسوسی هست پس کاری که می کنی یک پرده بگیر جلوی درب مسجد بزن، که اگر يك روزی مفتش و ساواک انگلستان آمد و دید که تو قرآن درس می دهی، من مجرم شناخته نشوم.

شیخ قبول کرد، و درب مسجد را پرده گذاشت، و مشغول درس دادن شد، مردم هم که فهمیدند که دیگر بر شیخ خطری نیست بچه هایشان را آوردند، کم کم زیاد شدند مسجد پر شد، يك حاجي اهل خیر پیدا شد خانه پهلوی را خرید، خراب کرد جزء مسجد کرد، باز پر شد، يك حاجي خیر دیگری آمد، خانه این طرف مسجد را خرید، جزء مسجد کرد، باز پر شد، يك نفر آمد يك مدرسه خیلی آبرومند پهلوی همان مسجد بنا کرد، مکان ها زیاد شد، مدرسه ها زیاد شد، الآن که من دارم برای شما صحبت می کنم (مدارس علوم الديو بنديّة) دیو بند یکی از شهرهای هند است، الآن در آن جا يك سلسله مدارس و تشکیلات اسلامی

موجود است که سبب تأسیس تمام آن ها از همین شیخ مخلص می باشد، مخلص را خدا نگاه می دارد، مخلص وقتی مربوط به خدا شد (الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ) خدا با قدرتش همان يك شيخ را که در مسجد خرابه شروع کرد صاحب مؤسّسات و مدارس کرد.

پس ما، باید بدانیم استعمار و استعمار زده ها قرآن نمی خوانند، مسجد و حسینیه نمی خوانند، مجالس روضه خوانی و عزاداری نمی خوانند.

می گوید روضه نباید باشد، چرا نباید روضه باشد، مگر روضه خوان چه می گوید.

يك حرفی مشهور است می گویند: فلان روضه خوان، روضه خوان پیر زن ها است، این ها نباید باشند، این اشتباه است، همین روضه خوان پیرزن باید باشد، به روضه خوان بی سواد باید بگویم آقا برو مدرسه سوادت را زیاد کن، نه این که روضه نخوان، همین روضه خوان های پیرزن ها همین ها اساس بنای کارهای اسلامی را حفظ کرده اند، این ها همیشه ظالمین را مفتضح می کنند، همیشه با همین متبرهای مختصر امر به معروف و نهی از منکر می کنند، مسائل شرعی به مردم یاد می دهند، آن ها را از شراب و فساد و اعمال زشت نهی می کنند.

ص: 20

مثلاً روی منبر می گوید: یزید پلید شراب می خورد یعنی چه؟ این زن فهمید یعنی شراب حرام است، بچه کوچک فهمید شراب بی خود است.

سلامه موسی یک کاتب مصری ملحد منحرف است به حدی که می گوید: مات الله، می گوید: خدا مرد، این مرد ملحد در کتابش نوشته بچه از روز اول ذهنش نوار است، هر چه گفتید می گیرد، بعد می گوید بچه وقتی بزرگ شد، یادش نیست، این هائی را کی گرفته، اما همین حالت را پس می دهد.

روضه خوان می گوید: یزید شراب خوار، یعنی شراب بد است، عفت دخترهایتان را حفظ کنید، یعنی عفت خوب است، یعنی دروازه قزوین تهران که شاه قلدر باز کرد باید لعنتش کرد، یزید قمار باز، یعنی قمار بد است، چه کسی گفت این ها را؟ همین روضه خوان بی سواد.

یک واعظی در تهران بالای منبر می خواند که سر امام حسین را آوردند مقابل یزید، یزید داشت شراب می خورد، و بنا می کند مذمت از شراب خواری کردن.

سازمان امنیت این واعظ را می گیرد و می گوید: آقا شما امروز جسارت به اعلی حضرت کردید.

واعظ می گوید: ابدا اصلا اسمی از اعلی حضرت در کار

می گوید: مگر شما بالای منبر راجع به شراب خواری صحبت نکردید؟

می گوید: بله

می گوید: این جسارت به اعلی حضرت است، چون اعلی حضرت شراب می خورند.

می گوید: ای آقا، ما هزار و چهارصد سال است که فحش به شراب و شراب خوار می دهیم، اصلاً ربطی ندارد به اعلی حضرت.

می گوید: اگر دفعه دیگر حرفی زدی که جسارت به اعلی حضرت بود، زندان است.

دفعه دیگر واعظ رفت بالای منبر، گفت: یزید آدم پلیدی بود، به يك عدّه از اهل مدینه به نام بنی هاشم پول نمی داد، پول ها را به يك عدّه از اهل مدینه که جزء دار و دسته اش بودند می داد.

از منبر می آید پائین، سازمان امنیّت او را می برد، می گوید: آقا شما فحش به اعلی حضرت دادید.

واعظ گفت: کجا من فحش به اعلی حضرت دادم؟

گفت: شما گفتید یزید پول ها را به دار و دسته اش می داد، یعنی: اعلی حضرت پول را به جنوب شهر و ملّت

مستحق نمی دهد، و فقط به درباری ها پول می دهد، قسم می خورد که من اصلاً قصدی نداشتم.

دفعه سوّم می گوید: اگر حرفی زدی زندان است. بار سوم رفت بالای منبر گفت: دیشب من يك تاريخ مطالعه می کردم، که امام حسین در مدینه روز جمعه ای بود، سرما خوردند، زکام شدند، زکام ریخت به سینه حضرت، سینه امام حسین (علیه السّلام) درد گرفت، امام حسین (علیه السّلام) هم مراجعه به دکتر نکردند تا این که این درد سینه شدّت پیدا کرد، و سینه پهلو شد، يك دکتر آوردند برای حضرت، دکتر گفت: سینه پهلو شما دیگر دوا ندارد، مگر به علم امامت خوبش کنید، امام حسین (علیه السّلام) هم به علم امامت خوبش نکردند، در مدینه از دنیا رفتند، امام زین العابدین هم پدرش را غسل داد و کفن کرد، و يك تشییع خیلی مجلّل از حضرت در مدینه شد، و در قبرستان بقیع امام حسین (علیه السّلام) دفن شد، امام حسین (علیه السّلام) در بقیع دفن هستند، در کربلاء دروغ است!

جمعیتی که پای منبر نشسته بودند، به هم دیگر نگاه می کنند، که این آشیخ چه می گوید، معلوم می شود این شیخ به سرش زده، این حرف ها را می زند، خیلی سر و صدا راه افتاد در مجلس.

ص: 23

باز سازمان می فرستد دنبال شیخ، می گوید: چرا این کار را کردی؟

شیخ می گوید: چه کار کردم من؟ من که اسم کسی را نیاوردم.

می گوید: آخر تو در مردم سر و صدا راه انداختی.

شیخ می گوید: تقصیر تو است، گفتم: یک روز یزید شراب می خورده، گفتم: اعلیٰ حضرت، یک روز گفتم: یزید پول ها را به دار و دسته اش می داده، گفتم: اعلیٰ حضرت، امروز هم فکر کردم اگر بگویم: زن و بچه امام حسین سر برهنه شدند، و زن و بچه یزید با چادر بودند، می گوئی: زن اعلیٰ حضرت است، گفتم، بهتر این است که امام حسین را من بکشم در خود مدینه، هم پولم را از ملت بگیرم، و هم تو متعرض من نشوی.

این قصه کوچکی است. اما صد درصد واقع است، مستعمر حتی از بچه روضه خوان می ترسد، حتی از روضه خوان پیر زن می ترسد، و سرش همین است: شراب می گوید، ضد مستعمر است، قمار می گوید، ضد مستعمر است، فاحشه خانه می گوید، ضد مستعمر است، تفاوت طبقاتی حاد می گوید: گوید، ضد مستعمر است.

پس اصلح این است که روضه نباشد .

پهلوی هم همین را گفت. انگلستان هم در هند همین را گفت. یاسین هاشمی هم در عراق همین را گفت. اتاتورك هم در ترکیه همین را گفت. این شاه مخلوع هم آخر کار همین را گفت.

روضه خیلی قیمت دارد، قیمت ریشه کن کردن مستعمر را دارد، همین روضه هفتگی فلاں آفا فوق العاده قیمت دارد، در کویت غیر از محرّم و ماه رمضان روضه بسیار کم بود، ما مردم را تشویق کردیم به روضه هفتگی، به طوری که هر شبی پنجاه روضه هفتگی در کویت بر پا شد، می دانید نتیجه اش چه شد؟

نتیجه اش این شد که عصر روز انقلاب من در ماشین سواری نشسته بودم می خواستم بروم، دیدم یکی از دوستان يك مرتبه رادیو آبادان را باز کرده، شنیدیم می گوید که شاه سقوط کرده، فوراً به راننده گفتم ما را برگردانید به منزل، ببینیم چه شده، و قصّه چیست.

شب شد و رفتیم نماز، و از نماز که برگشتیم دیدم بیرونی منزل پر از جمعیت است.

گفتم: الان می توانید یک کاری بکنید، گفتند: بله؟

گفتم: در کویت تظاهرات ممنوع است، ولی آیا شماها

ص: 25

می توانید یک تظاهرات بکنید بدون سر و صدا، و به هر مشکلی هم که برخورد نمودید بگوئید " شیرازی " به ما گفت، و اگر حکومت هم بخواهد ما را بگیرد و محاکمه بکند، طول می کشد.

گفتند: چه کار بکنیم؟

گفتم: تمام ماشین هایتان را سوار بشوید، بوق بزنید و داد بزنید در خیابان: (ثوره ثوره اسلامیّه لا شرقیّه لا غربیّه) حدود هزارتا جوان هایی که در پای منابر وعظ و روضه خوانی تربیت شده بودند، با ایمان و فضیلت و تقوی، و زهد، و علم، مرجع تقلید، و رهبر بودند، فوراً حرکت کرده و تظاهراتی پیا کردند، بسیار با شکوه و مردم را از پیروزی انقلاب اسلامی و امام خمینی بر طاغوت ایران با خبر کردند.

چون مجلس روضه همین است، دیگر حتی مجلس روضه خوان بی سواد هم همین است، این مجالس اساس است.

بله روضه خوان بی سواد باید برود با سواد بشود، این راست است، من منکر این نیستم.

جمعیت کویت یک میلیون است و تا سال گذشته که من کویت بودم ماشین های کویت 350 هزار ماشین بود، یعنی گاهی اوقات اهل خانه چهار نفرند چهار تا ماشین دارند، این ها یک تظاهرات در آوردند و چند تا عکس از آقای خمینی

ص: 26

هم بیرون ماشین هایشان گذاشتند، و شعار دادند:

ثوره ثوره اسلامیه *** لا شرقیه لا غربیه

در تمام کویت، حکومت تعقیب کرد که چه شده، فردا تعقیب کردند چه کسی بوده؟ گفته بودند از "دیوانیه شیرازی" بوده، حکومت هم گفته بود: این ها همیشه سرشان برای این کارها درد می کند، رهایشان نکنید.

شاهد بر این موضوع است که همان مجالس بود که جوان های کویت را انقلابی کرد.

الآن به اعتقاد من در قم باید روضه های هفتگی پر بشود، و در تمام ایران، خودتان می دانید انقلاب در ایران انقلاب مساجد بود، انقلاب، انقلاب رهبرها بود، انقلاب امام حسین (علیه السلام) بود، عنصر اساسی انقلاب ایران دو چیز بود یکی روحانیت، و یکی امام حسین (علیه السلام)، تا حالا هم همین ها هستند، و لذا تا حالا فشار می آید که آخوند بی سواد است مگر ما معلّم بی سواد نداریم، چرا فحش را آن ها نمی خورند، مگر ما دکتر بی سواد نداریم؟ مگر ما مهندس بی سواد نداریم؟ آن ها فحش ندارند، فقط آخوند بی سواد است که فحش دارد در هر طایفه، خوب دارد، بد هم دارد، با سواد دارد، بی سواد دارد، در اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هم که ببینید، مؤمن بود، منافق هم بود، يك کسی بگوید آقا تمام اصحاب پیغمبر

ص: 27

بی خودند، چون ده تا منافق در آن ها هست، چرا ده تا سافق را دیدی برو صد هزار مخلص را نگاه کن، چرا پنجاه تا روضه خوان بی سواد را دیدی برو ده هزار آخوند با سواد را نگاه کن، این ها حرف شرق و غرب است، حرف از داخل نیست نگاه کنید تمام کشورهای اسلامی رفت زیر بار استعمار، اول کشوری که از زیر یوغ استعمار بیرون در آمد ایران بود، چه طور شد که ایران از زیر بار استعمار درآمد، سرش این بود که امام حسین (علیه السلام) داشت و روحانیت روحانیت غیر وابسته، اما الآن اردن مستعمره است، مغرب مستعمره است، مصر مستعمره است، یعنی استعمار بر آن ها مسلط و بر آن ها حکم فرما است.

ما باید روضه ها را زیاد بکنیم و به این حرف ها هیچ گول نخوریم، باز اگر ایران خدای نخواسته يك مشكله ای پیدا کند باز همین عمّامه است و همین مسجد و همین پیر زن که می آید گوشواره اش را می دهد به امام خمینی، و همین دختر است که زیر دست همین زن تربیت شده، و گر نه آن آفائی که مربوط به شرق و غرب است او این کار را نمی کند، او که سلاح ها را دزدیده، مگر نه یکی از رئیس های دادگاه گفت: فلان گروه 800 میلیون تومان پول دزدیده اند، باید فعالیت کرد مجالس روضه برپا کنید، پس اگر ما در قم دو هزار مجلس

روضه گذاشتیم می دانید چه قدر قیمت دارد این کار؟

یکی از جوان ها که شاه مخلوع دستور عفو برایش داده بود و بعد هم اعدامش کرد در دوازده سال قبل، شاه گفته بود که بگوئید بنویسید که من دیگر از این کارها نمی کنم، یکی از تجار تهران که قصه را برای من نقل کرد می گفت: من و پدر جوان رفتیم جریان را به پسر گفتیم، جوان گفت: پدر چه گونه این حرف را می زنی، یادت نیست سابقا در منزلمان روضه می خواندیم؟ منبری در منزلمان می گفت: جهاد فی سبیل الله و کشته شدن در راه خدا چیزی بالاتر از آن نیست، من در این راه می روم، و لذا او را اعدام کردند، همین روضه بود که جوان ها را برای جهاد و شهادت آماده کرد.

یکی از مراجع قم خودش این قصه را برای من نقل کرد گفت: ما درس می خواندیم در عراق، يك روز رفتیم بغداد، يك مَبشّر مسیحی بود به نام "انستاس کرمل" می گفت: پرسیدم این مَبشّر چه روزی تبلیغات می کنند؟ گفتند: روزهای شنبه، می گفت: من هم تغییر لباس دادم، و رفتم در منزلش اتفاقاً جمعیت زیاد نبود، بعد این مَبشّر مسیحی يك نگاه خاصی به من کرد، بعد از خاتمه مجلس مرا صدا زد، پرسید: اهل کجا هستی؟ گفتم: اهل همین جا، گفت: خیر، قیافه ات معلوم است که اهل این جا نیستی و واقعهش چیست؟ گفتم

ص: 29

واقعش این است که طلبه هستم، پرسید: سید هستی یا شیخ؟ گفتم: سید هستم، گفت: من یک حقیقتی به تو بگویم که از غیر از من این حقیقت را نمی شنوی، گفت: من مردی هستم مسیحی، و تبلیغات برای مسیحیت می کنم، که الآن دیدی، اما این پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شما خیلی چیز فهم بوده، گفتم: چه طور؟

گفت: یک عده چیز در بین شما باقی گذاشته که به سبب آن ها دین شان پیش می رود و عقب نمی رود.

گفتم: چه چیز است؟

گفت: یک قرآن، دو سیدها، حضرت عیسی با این عظمت یک یادگار ندارد، اما شما در هر مجلس که می روی می بینی که سید هست، یعنی یادگار پیغمبر است.

سه: ضریح های امامانتان است، که همه اش مردم دور این ها جمع می شوند، و باز مربوط به پیغمبر می شوند.

چهارم: (محل شاهدمان) روضه ها است، گفت: نگاه کن من این قدر شیرینی و میوه چیده ام، دعوت کرده ام، خانه ام درش باز است، ده نفر بیش تر نیامده اند.

اما شماها، یک پرچم می زنید یا حسین، یک چای که آن هم اکثرا جوشیده است یا استکانش کثیف.

ولی مردم برای تبرک می خورند، مجلس تان پر می شود،

همیشه پیغمبرتان را این یادگارها نگه داشته.

همین روضه، جهاد درست می کند.

همین روضه، رهبر درست می کند.

(مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَحْيَاهُ).

و صلّی الله علی محمد وآله الأطهار .

ص: 31

این سخنرانی توسط مؤسسه (نشر کتب علمی و اسلامی)

از بودجه حساب شماره 600 بانك صادرات شعبه 1006 سيده ملك خاتون تهران چاپ و مجانا توزيع مي شود.

اميد است شما برادر و خواهر مسلمان دانش پرور به حساب شماره 600 كمك مالي فرموده تا اين مؤسسه همانند سابق كتاب هاي علمي و اسلامي را چاپ و مجانا توزيع نمايد.

و تاليفات خود را به اين مؤسسه ارائه فرمائيد تا بررسي و نسبت به چاپ آن ها اقدام شود، و با صندوق پستي 635 / 71 منطقه 17 تهران مكاتبه فرمائيد، و ما را در پيشرفت اين هدف مقدس رهنمود باشيد.

" مستر حمي "

ص: 32

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

